

از : دکتر ع . رضا . آراسته  
استاد نظریه‌های روانی و شخصیت‌شناسی دانشکده طب  
دانشگاه جرج واشگتن . آمریکا

# ایران

مسائل و امکانات

(۱)

درباره مقالات مربوط به خلیقات آقای  
سید محمد علی جمائزاده مقاله‌ی بدقتر این  
مجله رسیده است که فعلا مبادرت بدرج مقاله  
زیرین مینماید .

مجله مسائل ایران

هر کسی از ظن خود شد یارمن

از درون من نجست اسرار من

در این چهار سال گذشته بیشتر اوقاتم صرف « سیر درون » و نوشتن کتاب‌های « رشد شخصیت میزان اجتماع سالم » « تحلیل و تجزیه مقام مولانا جلال‌الدین » و « انسان و اجتماع » در ایران شده است. دیشب بعد از چند سال به اصرار دوستی با هم رفتیم که در جشن نوروز ایرانیان مقیم شهر واشنگتن شرکت کنیم . خوشبختانه سر وقت رسیدیم و هنوز کسی نیامده بود و میزها خالی بود دوما دویتر رفتیم و سر میز خود نشستیم . افراد دیگر دسته‌دسته بین ساعت ۷ تا ۹ آمدند و چون هم‌ا‌ز یک راهرو وارد میشدند از دحام می‌کردند و شلوغ بود . بعضی بدون بلیط آمده بودند ، برخی بلیط خود را گم کرده بودند . گویا بجای چهارصد نفر ششصد و پنجاه و اندی شرکت کرده بودند . البته اعضاء سرپرستی و دوستانشان و سایر آشنایان انجمن دوستان خاورمیانه اجزاء این عده بشمار نمی‌آیند . سرانجام مدیر جلسه که دست و پا را گم کرده بود همه را دعوت کرد که هر جا صندلی پیدا میکنند بنشینند . هوا پراز دود سیگار بود ، شام را هم برسم غریبها در کنار سالون « بوفه مانند » چیده بودند ولی دست کسی به آسانی به آن نمیرسید من تازه

از بیماری بلند شده بودم و امساک را بر خوردن ترجیح میدادم. ولی دوست داکترم رفت و بعد از ساعتی انتظار باشقابی که شامل دوسیب و کمی ران مرغ نیمه پخته و ماست و اسپناج بود آمد. اول آستین لباس نو خود را از چربی پاک کرد و با تبسمی نشست و اصرار میکرد که آنچه آورده‌است با هم بخوریم. بهر حال در این اثنا «موسیقی جاز» بنوا آمد و ابتدا دو رقص ماهر شرم دیگران را ریختند و همه به جنب و جوش افتادند. هر کسی بطرفی می‌چرخید تصور نکنید که من از هنر و هنرمندی بیگانه‌ام. نه، من میل داشتم که بفهمم چه چیز باعث میشود که افراد در هوای ناسالم بطور نا آشنا دور هم گرد آیند. یا سیگار بکشند و با هر «پکی» اضطرابات درونی خود را در چهره نمایان سازند و یا بانوای یک موسیقی بیگانه‌ای بچرخند. از رفیق روان‌پزشکم پرسیدم این وضع را به چه تعبیر می‌کنید گفت: «توحش ثانی» مقصودم بی‌احترامی نیست ولی حقیقت امر اینست که «انسان‌های دوره فصل»، مردم «دوره برزخ» مردم دوره بیداری و ایفاظ، نسلی که سنن و اخلاقیات و نظام ارزش‌های گذشته را دانسته یا ندانسته از دست داده است در سر دوراهی قرار دارد. در این خصوصیات تقریباً همه جوانان ملل غرب و بعضی از مردم شرق سهیم‌اند. در این حال افراد یا وسایل زندگی و آنچه که میتوانند بدست آورند وسیله استرضای امیال فوری مینمایند و یا اینکه از حالت حساس دوره بیداری برفع خلاقیت و آفرینندگی و توسعه و رشد خود و اجتماع استفاده می‌کنند. رقص‌های این دوره بدوره اولیه تاریخ و مردم نیمه متمدن بی‌شبهات نیست چه هر دو دسته از انسانها تحت تاثیر تمایلات فوری بدن و روح خود قرار دارند و بدون داشتن «میزان تمیز» بدون تاثیر وجدان اخلاقی عکس‌العمل نشان میدهد. و قتی که انسان «میزان تمیز» و درک ارزش‌های مطلوب را از دست میدهد خود را «تنها» می‌یابد، «تعلق بکسی و بجائی ندارد» عدم تعلق و وجود تنهایی ایجاد نگرانی مینماید و یک راه و طریقۀ دفاع از این نگرانی و تسکین اعصاب رقص‌های جدید و چرخش بنوای موسیقی «جاز» است. در اینجا یک قانون فیزیکی حکم می‌کندو آن اینکه حرکات دائره‌وار نقطه اتکاء انسان را تغییر میدهد و آدمی را بهجهان «ناخود آگاه» نزدیکتر مینماید. «خود را از خود» بیگانه‌می‌سازد و دفاعی در برابر «خود تمدن و اجتماع ساخته» ایجاد مینماید.

از مساله دور افتادم ولی چاره نبود. ساعت نزدیک یازده بود جوانی چند آواز شیرین فارسی خواند بسیار نیکو بود ولی خستگی روز و وضع سالن مرا مجبور کرد که دوست داکترم را بدوست دیگری آشنا کنم و خدا حافظی نمایم. در راه در باره آنچه که دیده بودم فکر میکردم. از خود پرسیدم آیا اگر همه ایرانیان مثل این دسته بشوند و آن‌اینکه بتوانند بلیطی خریدند و در یک جلسه ششصد نفری بیایند و بنشینند و بگویند و بخندند و بنوای «جاز» برقصند خوشبخت میشوند؟ آیا ایرانیت به این است؟ اگر نیست به چیست؟ بعد بفکر نوروزهای سالهای قبل افتادم و به این نتیجه رسیدم که «نوروز» فرصتی بود که مردم همبستگی و روابط دوستی را محکمتر مینمودند. مردم از یکدیگر حتی از «دشمنان دوست نما» دیدن میکردند و رفع کدورتها میشد. محبت و مهربانی رونق پیدا میکرد. بعد از این همه «دیدن و باز دیدن»

جمعی «همدل» بدور هم جمع میشدند و نیکوئیهای موجود را از روی پاکدلی تقسیم میکردند. چگونه میتوان این امر را در جمعی ناشناس عملی کرد. چگونه روح ایرانی و همدلی را میتوان در چنین مجمعی پرورش داد. مگر ادب و رسوم ملی برای وحدت روحی و هم‌زبانی افراد نیست؟ البته سرپرستی‌های محصلین هم از این موضوع اطلاع دارند ولی چه میتوانند بکنند. مشاورانشان میگویند که هر عصری دوره تمدنی است. این عصر ما افسار تمدن دست خرسواران غرب است چاره نیست که آنرا کورکورانه قبول کنیم!

ولی همه ما حتی آنان که «دوآتشه» «پنوی‌جاز» میرقصیدند میدانیم که «ایرانی بودن» به‌این تظاهرات نیست. اگر چنین است پس ایرانی بودن به چیست؟ «این فکر شهای بسیاری از عمر مرا خورده است».

بعضی از خارجی‌ها و بعضی از ایرانیان اسمی و جغرافیائی میگویند ایرانی بودن بهمین «قوه تقلید» ماست. بهمین استدلالی است که هر زمان بوقلمون صفت رنگی بخود می‌گیرد، بهمین سازگاری ماست، بهمین تسلیم موقتی ماست و فکر میکنند که هر چه زودتر ماشب و روز تقلید کنیم و بازاری برای کالای اخلاقی اجتماعی و اقتصادی دیگران بشویم زودتر به هدف و تجدد می‌رسیم. ولی این عده معرفتشان سطحی و پامرضند و یادنیال‌نفع‌آنی خود هستند. امروز از لحاظ روانشناسی تحلیلی خواهد بسیاری موجود است که هر کس که بعلت احتیاج فوری سعی کند خود را تسلیم حوادث آبی و از هر طرفی که باد آید برود و همه‌اش «بله، بله» بگوید کم‌کم «خویشی خویشان» را می‌بازد و خود را کم‌می‌کند و یا بهتر بگوئیم برای امور نا‌بایدار روزانه و غیر ضرور «خود خود را می‌کشد» بدون اینکه آگاهی داشته باشد. شخص نمیتواند هم دروغ بگوید هم خودش باشد. هر گاه توبه نباشد و خود استغفار از عمل ناشایسته خود نکند و تصمیم نگیرد که دیگر آنرا تکرار نماید رفته رفته درون و بیرون، دل و عاطفه و فکر و ذهن از هم جدا می‌شوند و تناقضی بین ذهن و عاطفه ایجاد میشود که منجر به نابسامانی‌های روحی میشود. گذشتگان ما که آزادانه از تمدن‌های دیگران شجاعانه‌اموری را کسب میکردند ابتدا آنرا به محک «میزان» خود می‌زدند و آنرا در بوطه ارزش‌های خود آب میدادند و بصورتی نیکوتر جلوه میدادند. از جمله این افراد برای مثال «رازی» طبیب بنام است که برآیند تمدن یونانی و اسلامی شد نه تنها هیکل، سرو صورت رازی نمونه خوب ایرانی است بلکه «خدایش»، رفتار و کردارش و جامعیت وی نمونه سعه‌نظر ایرانی است. از جمله این افراد «مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است» که «برآیند» تمدن اسلامی و یونانی و هندی و نمونه انسان کامل شد (رجوع کنید به کتاب "Rumi the Persian: Rebirth in love and creativity")

اثر نگارنده چاپ لاهور) از جمله این افراد ابن‌سینا، کیکاوس بن اسکندر مولف قابوس‌نامه و هر کس دیگر که خود را در جریان و سیر و بر خورد تمدن ایرانی با تمدن‌های دیگر دیده می‌باشد. در همین چند دهه اخیر هم نمونه‌هایی داریم. از این گذشته منتقدین اجتماعی غرب و نقادان تمدن اروپائی و امریکائی همه متفق‌القولند که سیر تاریخی دوره رنسانس و دوره تجدد

حیات که دنبال پرورش «انسان جامع» بود در اثر برخورد با اعمال «اصول داروینسم و ما رکسیسم و فرو «مدئیس» در رابط اجتماعی و بین المللی در قرن بیستم ضعیف شد و در نتیجه موجب نامطلوبی بار آورده است که عقل و نتایج عقل را وسیله ارضای شهوات کرده است. «غرب را عقل مدبر پرورد» ولی غرب را شهوت بیحد شاید بر باد دهد **Erch Fromm** روان پزشک، فیلسوف اجتماعی و نویسنده کتبی مانند «هنرمحبت آهوزی» «اجتماع سالم»، «انسان برای خرد»، «فرار از آزادی» و «خواب زبان فراموش شده» و غیره معتقد است که غرب آنقدر دنبال ساختن و پرداختن و تکمیل اشیاء رفته است که تکمیل انسان خلاق را فراموش کرده است. آنقدر دنبال انباشتن مال رفته است که «بودن» و هستی خود را فراموش کرده است. **"C. P. Snow"** نویسنده مشهور و شیمی دان انگلیسی در کتاب «تضاد تمدنها» مینویسد که «انگلیس آنقدر دنبال بوجود آوردن امپریالیسم وقت صرف کرد که پرورش انسانی واقعی را فراموش کرده است از این گونه نقدها که بسیار است و علاقمندان میتوانند بکتاب مربوط رجوع کنند می توانیم به این نتیجه برسیم که نباید ارزش های مفید تمدنی که تسکین دهنده روح افراد و ملتی میباشد فدای توسعه اقتصادی نمود. برای نمونه اگر «نهر و گاندی» و سایر رهبران هند ارتباط بین تجلیات تمدنی و خواست های اقتصادی را درک نکرده بودند جنبش تجدید حیات هند بمشکلات فراوانی بر خورد میکرد (رجوع شود به کتاب «نهر و» بطرف آزادی) این مشاوران خارجی هم چنین فراموش می کنند که «هویت تمدنی» هم چون «هویت فردی» از ملتی جداشدنی است. اگر هم بعزت فشار آنرا واپس زنند بعد از چندی که فرصت یافت مانند کشیش های ذاتی از راهی دیگر تجلی می کند. از این نیز که بگذریم عصر ما اصالت تمدن ها تبدیل به برخورد تمدنها شد و غرب نا آگاهانه بهمان اندازه که شرق از آن متأثر شده است تحت تاثیر «زندبودائیسیم» رفتار و کردار و هنر شرقی قرار گرفته است و باید توجه کنیم که آنچه شرق ایجاد کرده است برای سیر و تکامل انسان «دوره برزخ» بهمان اندازه مفید است که زاده های تمدن غرب گرچه زیرساز تمدن ها و اجتماعات آینده نتیجه علم غربی است. خلاصه آنکه در دوره بی اصالتی تمدن ها باید میزان انتخاب را از تمدن ملی، از خصوصیات انسانهای سالم و خلقیات آنان و از هدف ها و آرمانهای آینده انتخاب نمود.

باز هم توضیحات معترضه مرا از اصل قضیه دور کرد. صحبت از این میکردم که ایرانی بودن به چیست و عقاید بعضی را شمردم و رد کردم حالا به اینجا میرسیم که بعضی دیگر از خارجیان که در طی قرون با بعضی از ایرانیان تماس پیدا کرده اند ادعا دارند که ما را شناخته اند. این عده که با جمعی سودجو تماس داشته اند ما را ریاکار، دورو، مترود، بی وفا، حق ناشناس، دروغگو، مقلد، مذهب، متعدد، مستبد، خسیس، مایه تنگ ملل، خودبین، خودپسند، بیدادگر، بیعلاقه به وطن، اغراق گو، افراطی، نادان، حریص خوانده اند. چند نفری هم سجایائی مانند صبر، قناعت، ذکاوت، فراست و تیزهوشی را در ما دیده اند.

(رجوع کنید به مقالات دانشمند محترم جمالزاده تحت عنوان  
خلفیات ما ایرانیان در همین مجله)

این مشاهدات را که شاید بتوانیم «کذب جزئیه یا حقیقه جزئیه» بخوانیم شبیه قضاوت مسافری را دارد که پیاده از کنار دهی می گذشت و روستائی را دید و فریاد زد که از او پرشی بنماید. روستائی گر بود بعد قضیه‌ای کلی ساخت که همه روستائیان این ده گر هستند چهارسال پیش یک نفر امریکائی جاهل کلاهی سرمن گذاشت من گفتم یا اشتباه خود را رفع می کنی و یا بتو نشان میدهم که هنوز چند ایرانی ماند است که از خود دفاع کند. این نادان که فکر می کند ایران را شناخته است فکر کرده بود که قصد جانش را دارم و بنظر او همه ایرانیان از دفاع منطقی و علمی و حقوقی بیگانه اند و تحت تاثیر خشم آبی خود قانون را بدست می گیرند! بیان شد است سندیت جامعی ندارد و بی اعتبار است. گمان نکنید که من میخواهم ایرانیان را تبرئه کنم. نه بهیچوجه قصدم این نیست. راستش را بخواهید من خودم از رفقای تحصیلکرده ام، از بعضی از مامورین ادارات، آنهم از افراد دانشگاهی و فرهنگی داستانها دارم که مهترس و ولی همیشه از خود این پرش را کرده ام: اگر این فلان که ریا را وسیله دفاع هستی خود کرده است این استعداد دفاع را نداشت، در این حالی که زبون و ضعیف و ترسو است چگونه میتواند زندگی کند؟ و بارها و حتی از طریق تجربه مشاهده کرده ام که چون زنگ ترس را از وجود او با صیقل استعداد خودش از جلو روح او پس زده ام تجلیات روح ایرانی بودن وی مثل گل شکفته است. بنا بر این آنچه که افراد ناامن در جریان زندگی برای جلوگیری از کارم کرده است شبیه به خس و خاشاکی نموده ام که در روی آب می رود. با اینهمه برای نمونه چند تای آنها را ذکر می کنم.

من در ۱۸ سالگی بنا بر قانون وزارت فرهنگ حق داشتم که وارد دانشسرای عالی بشوم. یکی از استادان که آنوقت رئیس اداره تربیت معلم بود ۳۹ روز هر روز بین ساعت ۹ تا یک یا دو بعد از ظهر مرا در جلو اطاقش نگهداشت تا بتحصیلم موافقت کرد. ده سال بعد من دکتر شده بودم و در یک کلاس تابستانی تدریس میکردم آمد و دید و خجل شد ولی من یکی از آثار خود را تقدیم حضورش کردم و دستش را فشردم. در حالی که تعجب میکرد از اطاق بیرون رفت. باور کنید در آن سینه روز فقط من متأثر نشده بودم بلکه دوتا از ماشین نویسان هر وقت که مرا می دیدند اشک در چشمشان می گردید. وقتیکه میخواستم در دانشگاه استخدام شوم یکسال طول کشید. وقتیکه میخواستم به آمریکا برای تحصیل بروم با تجار بی روبرو شدم که همزاده حسد بود ولی اینها همه ایران نیست. من تجارب دیگر داشته ام که خیلی زودتر مرا جلب کرده است. برای نمونه چند تای آنها را نیز بیان میکنم.

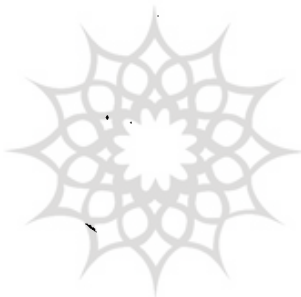
چند سال قبل در خیابان شاهرضا در نزدیکی دانشگاه ساختمان میکردند. هر روز من ودوستی باهم قدم میزدیم و عمله هارا می دیدیم که دست از کار می کشیدند. در بین اینها جوانی بود نیرومند و سالم از اهل

دهات . بعد از شستن دست از سی ریال دستمزد خود يك ریال را به پیرزن گدائی که در کنار دیوار نشسته بود میداد و نفسی تازه میکرد و آرام میرفت . من بارها این عمل را دیدم و شادی روح او را از چهره اش میخواندم . این بلند نظری ، این سخاوت را بنسبه بسجید تا اهمیتش را درک کنید . من معتقد نیستم که با این عمل عمده و گدائی دیگری بعضی از مسائل اجتماعی خود را حل می کنیم ولی این عمل نیکوست روح را قوت میدهد و شخص را قوی تر می کند و ممکن است آنرا رشد داد که جلوه های نیکوئی داشته باشد .

و نیز من و یک نفر متخصص هلندی که از طرف سازمان ملل به ایران آمده بود در شهر گردش میکردیم بعد از دیدن يك بنا که با آواز خوش همه عملهارا مجذوب کار کرده و آجرها را می چید گفت این هنر و این شادی در این فرد و عملها وحدتی ایجاد می کند که خستگی را احساس نمی کنند . اینها با کار هم آهنگند ، علیه آن نیستند . امروز گفته او بیشتر معنی دارد در هر کار این وحدت اتفاق افتد خوشی ایجاد میشود و شخص خلق می کند . بعد از گردش شهر نکته دیگری گفت که جالب است و آن اینکه «چشمان این عمله ها ، دیدگان حتی گدایان و دهاتی ها بیشتر از ما غریبان به انسانیت نزدیکتر است» . خودم بعد از دیدن قالی بافی ها ، خاتم کاری ها ، نقره سازی ها به این نتیجه رسیدم که دست هایی که این ریزه کاری ها را بوجود می آورد به آسانی میتواند پیچ و مهره ماشینی را بحرکت اندازد و احتیاج بدادن تست و آزمایش نیست . همین هنرها خود آزمایش گویا هستند . و چون این عقیده را یکی از جوانان که - خودراتنها تست ساز و آزمایشگر ایران میدانند و از این راه و تهیه اطلاعات برای مراکز تحقیقی امور اجتماعی بنان و آبی رسیده است در میان گذاشتم در پاسخم گفت میخواهی کوزه ای را که مابعد از چند سال بکمک امریکائیها ساخته ایم بشکنی . به هیچ وجه نظرم این نیست ولی موضوع ساده است کسانی که استعداد هنری دارند با کمی راهنمایی میتوان استعداد و نیروی آنان را از طریق ماشینی امروز به نتیجه بهتر رسانید . و نیز یادم هست در بین شاگردان دبیرستان قم در حدود بیست سال قبل شاگرد بی پولی بود که حتی قلم و کاغذ و کفش هم نمیتوانست تهیه کند ولی تصادف راهنمایی کرد که جلب اعتمادش بنمایم و باو بفهمانم که «ذهن حاد» و تشنگی او برای دانش و رغبتش بکار میتواند حتی او را بجا های بلند برساند . قصه امیر کبیر فرزند قربانعلی ایرانی قرن نوزدهم را برایش گفتم و تاثیر کرد و امروز مظهر کار و کوشش و انسانیت است ، و نیز جوان بی سوادى را می شناسم که در چند سال نه تنها فارسی یاد گرفت بلکه زبان خارجه ای هم آموخت و طرحی نو برای خود ریخت و نیز هر سیزده سالگی من با خر و اسب و پیاده با یکی از آشنایان از هفتاد ده دیدن کردم . از مهمان نوازی آن روستائیان ، از شد ذهنیشان و از همه گذشتن از علاقه ایشان به تحصیل و یادگیری هنوز در شگفتم . من شبها شاهنامه مختصر فروغی را برای بسیاری از این بیسوادان خواندم و بارها از من خواستند که در ده آنان بمانم و بچه هایشان را درس دهم .

با اینهمه آنچه که من در این مقدمه ذکر کرده ام عقاید جزئی است

که در عین حال که درست است نمیتواند ماخذ و منبعی برای شناسائی ایرانیان و مسائل امروز جامعه ایران و تجزیه و تحلیل تمدن آن بدست دهد. این مساله بزرگ که هسته مشکلات ما در این قرن بوده است مستلزم يك تحلیل جامع تری است، مستلزم اصول معتبر است که معنی تمدن و رفتار و طبع انسان را مو شکافی کند و نیز مستلزم غور در گذشته بنا بر نظریه کاملی راجع به انسان می باشد. در مقاله بعد سعی میکنم که اصول تمدن و انسان شناسی را بدست دهم تا بنا بر آن اصول بفهمیم ایرانی بودن به چیست.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی